

بی تردید لیلس الیوت بزرگترین شاعر قرن بیستم بود که به زبان انگلیسی قلم می فرسوده و نیز پر تپ و تپه ترین منتقد ادبیات انگلیسی که پس از جانسون (Johnson) ظهور یافته بود. او همچنین پس از جنبش ولسلی بن (Weslyan) تاقدیرین آند شمنند دهنی است که جهان انگلیسی به چشم دیده است. پیش میلسی و اجتماعی او در تلماسی آثارش متبلور شده و مخاطبان انگلیسی زبان به ویژه آمریکایی ها برای سال ها آن را در آغوش کشیدند. این جنبش است که الیوت چندی از سحر آسایر مخاطبان خود باقی گذارده و مخاطبان او حتی زمانی که می خواهند اندیشه های الیوت را طرد کنند نیز همچنان به نوعی مسحور این جنبه اند. الیوت در سال ۱۸۸۸ در سنت لوتیس در ایالت میسوری دیده به جهان گشود و در کالج مریون، میوربون و هاروارد آموزش دید و سرانجام تز دکترای خود را در باره فلسفه آند ایچ بر دلی در آکسفورد به

رشته تحریر در آورده کسی که بانگش هگلی خود به جمله تأخیری ژرف بر الیوت باقی نهاد. در سال ۱۹۱۴ با ایزرا پوند (Ezra Pound) آشنا شد و او بود که الیوت را بر لنگرخت تا در انگلستان ساکن شود. یک سال بعد الیوت از نواج کرد و نخستین مجموعه اشعار موقوف خود را با عنوان «شاعر عاشقانه جی. ال فرد پروفراک» به چاپ رساند. این اثر به همراه دیگر اشعار کوتاهی که به فاصله های کوتاه با عنوان «هر و فراک» و دیگر مشاهدات» در سال ۱۹۱۷ انتشار یافته عینا ادبیات انگلیسی را متحول کردند. آنها نخستین آثار انگلیسی بودند که به راستی معرفیستی به شاعر می رفتند از سویی آنها گونه های شعر اجتماعی بودند که روح جمعی غالب را از زبان شخصیت های شعر به نمایش می نهادند. تسل جدید خوانندگان به ناگاه ایستاد تا حیات دیگر گونه خود را در شعر می به نظاره کشید که بی آنکه ماتم به دل داشته باشد، باز تابنده اضطراب و فریاد جهان مدرن است.

الیوت اندکی بعد مجموعه مقالات خود را با عنوان «هیسه مقدس» منتشر کرد که همچون اشعار آغازینش تأخیری شگرف بر جای نهاد. او در این مقالات به واکنزی موثکافه ای از جایگاه نقد و ضرورت نقد برای بقای فرهنگ ادبیات دست یازید. برای الیوت تجلی هم زمان شعر و نقد در پارهای نوای تصادفی نیست؛ به مانند کالریج (Coleridge) که الیوت او را زنده ترین منتقد انگلیسی می دانست؛ چه منتقد هم گام با شاعر بر می خیزد تا کرکتهای «حساسیت» خواننده گان را تا هر آنجا که توان دارد گسترش دهد. بدین معنا منتقد و شاعر به نگرشی هوشمندانه از جهان انسانی نبل می کنند. اما منتقد به تعمیم دادن یا مفهومی سازی نفس نمی زند و او شعر می نگرده و آنچه را که می بیند به ثبت می رساند. با این همه برای این کار باید نوکی بسنده از آنچه برای انسان ها ضروری است «داشته باشد تا بتواند احساسات کاتب را از احساسات اصل جدا کند. هیسه مقدس» توجه دنیای ادبی

را از ادبیات و مکتبیک به «شعرا میثزینی» سده های شانزدهم و هجدهم باز گرداند و بار دیگر بر نمایشنامه نویسان الیزبتی - از قدک پیش از شکسپیر تا بلز ساندگان - انگشت نهاد که با بهره جستن از زبانی سرسخت و باوصف انشایی غنا یافته آشکارا خود را از سیکسری و احساسات و مکتبیم متمایز می گردانند. مکتبیسیمی که الیوت به سختی آن را محکوم می کرد.

یکی از مقالات «هیسه مقدس» پیش از بقیه در خور توجه است. در هشت و قریحه فردی «الیوت به معرفی واژهای پرداخت که پایگان بلا متراخ او را در آگاهی سیاسی این سده به ثبت رسانده هشت» در این مقاله الیوت بر این اعتقاد است که اصالت راستین، تنها از رهگذر سنت فرامست می آید و هر سنت باید به دست هنرمندان اصیل یا خلق چیزی بدیع بار دیگر آفریده شود.

«هر و فراک» و «هیسه مقدس» پیشاپیش ما را در فهم پاراقو کسی که در جای جای حیات لیلس الیوت نمایان بود، بار می رسانند. این پاراقو کسی که بزرگترین مکتب نیست ز مکه ما با یسینی بزرگترین محافظه کار مدرن نیز باشد. مردی که کیفیت سده نوزدهم را مضحل کرده و آغازگر عصر بیگانهگی، نجره و شعر آزاد شده مردی بود که در سال ۱۹۲۸ خود را «کلاسیک در ادبیات» سلطنت طلب مر سیاست و کاتولیک انگلیسی در دین» به همه شناساند. این پاراقو کسی، جایگاه الیوت را در بستر اندیشه سیاسی و اجتماعی روشن می کند؛ چه او سر این بیلور بود که تنها در وضع مدرن - رضیمتی که با بهره بهره شدن، کفر کیشی و بی اعتمادی متمایز شده - محافظه کاری معنا می یابد. محافظه کاری، خود گونه ای مدرنیسم است و رمز تنوق محافظه کاری نیز در این حقیقت نهفته است. آنچه برک (Barker) را از انقلابیون فرقه جدا کرده دبستگی به گذشته نیست بلکه تشنای به زیستن است سرشار از حضور در زمان حال و فهم حال با همه تقاضی و کاستی هایش و پذیرفتن آن به مثابه بقا و واقعیتی که فراروی ما گشوده شده. این خصیحه است که او را از انقلابیون فرانسه متمایز می کند. الیوت نیز همچون برک میان سنت اصیل و نو سازی زیستن در گذشته - که چیزی جز احساسات رنگ و لعاب گرفته مدرن نیست - متمایز می گذارد. او سنت اصیل را بدیده های می انگاشت که پیشش و جسات زه تن در جهان مدرن را به مالزانی می دارد.

در سال ۱۹۲۲ الیوت فصلنامه ای ادبی «یانت» «هینا» (The Criterion) تأسیس کرده که تا سال ۱۹۲۹ که نشریه به تعطیلی کشیده شده سردهیر آن بود همان گونه که عنوان نشریه گوشزد می کند. پروژه تأسیس این مجله مر هون مغدغه او برای پر رنگ کردن ضرورت نقد و انشایی بیهودگی تجرب مدرن بود. آن هم هنگامی که این تجارب با فضولت ادبی، جدیت اخلاقی و آگاهی از اصیت و لزومهای نگاشته شده بلرور تشنه باشند. این نشریه از سوی دیگر حاوی فلسفه اجتماعی دو سبک و سیاق محافظه کاری بوده که در سه الیوت ترجیح می داد. در توصیف آن از ویژه «کلاسیسیسم» بهره گیرد. «هینا» همچنین محلی برای تبادل آرا بود که در آن بسیاری از نخستین آثار معرفیستی در ادبیات انگلیسی از جمله اشعار اوزا پوند، اسپنسون (Empson)، آدن (Auden) و اسپنندر (Spender) برای نخستین بار خودنمایی کردند. در نخستین شماره «هینا» تحت عنوان «سرزمین مرز» الیوت مرتبه خود را به مثابه بزرگترین شاعر نسل خود تثبیت کرد. در نخستین نگاه به نظر هر سید این اثر بنامست یکسره بر پیروزی پوشالی اروپا در جنگ جهانی اول بتازد و جذبه سحر آسای آن را باطل کند و آن را نبرد یروشماره که در آن تمدن اروپا همچون تمدن یونان خست به خود کشی می زند. با این همه این اثر به ندرت از جنگ یاد کرد و هیچ یک از تصاویر خشونتبار جنگ که خواننده گان انگلیسی در آثار ویلفرد آون (Wilfred Owen) و

تئوری در ادبیات الیوت در باب نقد و روش محافظه کار مدرن



۱۳۱۰



زندگی الیوت در یک پرسش شعله ور شد - پرسش از زندگی مدرن و معنای آن - تمامی آثارش یکسره وقف تلاشی صادقانه و بی امان برای یافتن پاسخی به این پرسش گشت

زیگفرد ساسون (Siegfried Sassoon) خوانده بودند در این اثر حضور نداشتند بن مایه این کتاب : ظاهر از گوناگونی مردم شناسی دست دوم و به ویژه «شانه زین» اثر سر جیمز فریزر اقتباس شده بود (البته عنوان همیشه مقدس «نیز و امداد همین کتاب است) و می گویند قدسنامه های فریزر را به اعیان آفرین وسطی بسط دهد.

پا همه آنچه گفته شد در غنا و زندگی اش «سرزمین هرز» خصیصه های وقت با به چشم می خورد تو گویی فرهنگ غرب بکلی چه به چایی رسیده که تاگزیر است چشم اندازی برهنه از شهر مدرن را در پایین لحظه ها برای کلمبلی از آن تملک آن و در یافتن معنای آن تجربه کند الیوت در این مجال به جهان بینی دینی و به ویژه این حس که احوالی زندگی یکسره به نیروهای

فراملیمی وابسته است - چش می دهم به راه فلسفه و حیات ذهنی و انگلی فکلی محدود می کند و تو پذیرش آن به مثابه انتقادی دینی سرریز می زند بدین ترتیب او توانست از پندرها و اندیشه های دینی کمال بهره را داشته باشد بی آنکه با اعتقادات دینی درگیر شود با این همه دیری نپایید که او توانست بدون یاری جستن از پندرها و اندیشه های دینی از این واقعیت پرده ببرد که وضعیت راستین جهان مدرن را نمی توان به وصف در آورد چرا که این وضعیت را با پاسخی از لغتهای خالص از تزیین روایت کرده تا بتزیم از آن و گفتگو، عبق تخریب روحی خود را در جهان مدرن در کتب

پس از نگارش «سرزمین هرز» الیوت همچنان به تلاشی از گشت استغرابی که میان حساسیت فرهنگی و تجارب زنده جهان مدرن می دید به نگاشتن ادامه داد این برهنه از حیات الیوت گام به گام با انتشار شمری به نام «چهارشنبه خاکستری» که در آن از مسک و سبک مردم شناختی فاصله گرفت و به کتولیسیم فکلی روی آورد - به بار نشسته اینک زمزم آن فرا رسیده بود که الیوت تن به گذاری شکر فاسولر دو به آیینی دیگر ملحق شود دیگر او به هیچ وجه خود را در تمدن سوسی یا روحی نمی دید و هم اینجا بود که او بیش از پیش با هستند که تلاشی نویسنده گان محبوبش در آن پاینده بودند در آمیختن او شهروند بر بنیاد شده به کلیسای انگلستان پیوست و نمایشنامه منظوم و به پندمانی خود را با عنوان «مقتل در کلیسای جامع» به انتشار رساند که در آن به پرسش از معنای

شهادت در الهیات مسیحی و نیز تقابل دیرهای دین و دولت که به استرکز کلیسای انگلستان تجلی شده بود در آویخته آنکه در زنجیرهای از متالان آثار به جای مانده از الهیات سده شانزدهم انگلستان راه نود و به انسان گرایی و کفر کشی زلمه خود سخت پرش برد این جمله از حیات الیوت به انتشار مقاله های با عنوان «غروب خدائونان شکر» و عنوان فرعی «هنول کافر کشی مدرن» تجدید که در آن او به شکلی محافظه کار تر از جاب خود را از آموزهای مسکولار اعلام داشت. این مقاله سال هاست که به حق یا نماند - دیگر چاپ نمی شود چرا که اشاراتی گذرا در آن به پیوه منبری منتهی شدند و بدین خاطر دیگر منتشر نمی شود تا بیش از این به مجادلات مجال بروز ندهند این اثر نخستین تلاش الیوت برای بریزی فلسفه اجتماعی او بود که بعدها با انتشار «هدیه جمعه های مسیحی» در سال ۱۹۴۰ و «عقالاتی در باره تحریف فرهنگ» در سال ۱۹۴۸ ادامه یافت این در دو اثر با اضطرابی شتابان به لرزایی شرایط جدید اروپای زمان پرداختند و در فاصله با شمری که الیوت در همان برهنه منتشر ساخت (شمری به نام «چهار قطعه») کمتر قربانی بانگش و بیبش الیوت داشتند شمر

چهار قطعه برای بسیاری از هم نسلان الیوت واگویی تکلن دهشای از پهران معنویت غرب و در همان حال بزرگترین پیام لایحه برای آنان بود این شعر واکاوی، همیتی از مجموعه اشکال های معنوی بود که در آن شاعر می گویند به نگرشی فارغ از زمان دست پاید که در آن تزیین و زسلمان پل دیگر حقیقت خود را باز می یابند «چهار قطعه» اثری دینی با نظمی قدرتمند و شکفت بوده شاید چیزی شبیه اثر معروف پل وگاری اما با بنیادهای فلسفی بی اندازه کمال یافته و بررسند.

زندگی الیوت در یک پرسش از جمله ور شد - پرسش از زندگی مدرن و معنای آن - و تلاشی اثرش یکسره وقف تلاشی صادقانه و بی امان برای یافتن پاسخی به این پرسش گشت او در این مسیر چهارم متعلق به زبان فکلیسی دانست شعر انگلیسی را دیگرگون ساخت و به یاد ماندنی ترین مراثت اینی را از خود بر جای نهاد او نفوذ چشمگیری در آکادمی دانشت و در زبان و الهیات انگلیسی نیز چیرگی منحصر به فردی داشت - گرچه هیچ گاه آن را به رخ نمی کشید و بهرغم همه اینها او فرزند زلمه خویش بود نخست او به عنوان معلم به کار مشغول شد پس از آن در یکی از بانکهای لندن به کار مشغول شد و سپس در یک بنکله نشراتی مشغول برای خود دست و پا کرده انتشاراتی که نشر پیشگام شعر و نقد در آن زمان بود نخستین از ادواج نقد جانش او را از شرکت در محفل های ادبی لندن دور نکرد و در این محفل ها بود که توانست نفوذی همپای آندره برتون در پاریس به دست بیاورد در این محفل ها او نخستین عدلی را گرد خود جمع کند و تو دیگران چنانا شود تخریب تا ستاره جمع هنرمندان شود و سبک زندگی شرفانی را به تسخیر نگرفت و این همه او را از مست اروپا - که همواره می خواست آن را متلاطم خشد - متمایز می کرد او در یافت که رسالت راستین هنرمند در جهان مدرن نه سرکشی بلکه آشنی با آن است از این رو بود که او با وحشت کرد که زبان کو کتو یا پر خفت جویی ملایم تر برای مسکولر با روز روزی به پیگانه می نمود به زعم الیوت هنرمند به شکلی آگاه و فریخته وارث انضباطی است که در تجارب هر روزه موج می زند شاعری که کلمات را با جدیت به کار می بندد برای آنها که پیرامون او می زند آوی آسماست است که موهبت ظلمه بر فلاکت زندگی مسکولر را به ارمغان می آورد این شاعر از سوی یک روز روزی معمولی است و بزرگترین یافتنش این است که به شکل ناند خانی در خیال کسلی زندگی می کشد که از هنرش هیچ نمی دانند در سبک همچون قدیسی که به شکل ناشناس میان کسلی می زند که پناست برایشان به میرد.

برای یافتن ریشه های اندیشه سوسی الیوت باید به مدرنیم باز گردیم مدرنیسمی که شدیدترین بیان خود را در «سرزمین هرز» یافت در این شرایط الهیات انگلیسی - و به ویژه شعر فکلیسی - به میزان و صوبی در سبک و تحیل بینش مدرن و تو رجاع به شکلی از زندگی بود که برای همیشه از میان رفته بودند و شعر بیش از همیشه فریفته از زوای و ملتیک شده بود این ادبیات آموزهای بی نظیر بود و دشاله روان او را به چشم ندیده بود تا بدین وسیله اشعار کهنه و رنگ باخته را از دلالت های روستایی و مذهبی بزاید و باقی مانده شهری مدرن هم آوا کند با این حال استناده بودار از اشعار کهنه تداعی گر لحظه های بدیع و وهمتاک در یک خطای التیام ناپذیر بود که با آن انسان مدرن در آن آنچه پیش از او بود بکلیاره می گسست مناسبت الیوت از بودار برخاسته از اشتیاق او به نگارش شمری بود که همچون تجربه بودار از پاریس، حقیقت تجربه شهری مدرن را به رشته تحریر در آورد او شاعر فرانسوی را این گونه می شناید «شعر او تنها در خدمت تحیل زندگی مشترک یا تحیل برکنده از حیات دهشتنر کلاسیک های بزرگ نیست بلکه هر جستوجوی اعتلای این تحیل ها و اولویت بخشیدن به آنهاست تا از آن رهاگذارد آنها را همان

گونه که هستند بنیادند و هر همان حال آنها را نمودی از چیزهای دیگر بر شمارد از این رو است که بودار خالق صدا و بیکی برای دیگر انسان ها است - از سوی دیگر الیوت در آثار بودار وجه تشریحی از انگیزهای دینی را در وضعیت زندگی مدرن ملاحظه کرد تو نوشت «آنچه در مورد بودار مهم می نماید این است که او یک مسیحی است که دیر تر از زلمه خود متولد شده و یک کلاسیک است که دیر تر زلمه خود چشم گشوده»

ناخر مستندی الیوت از ادبیات نورمانتیک زمان خود تنها کلاهای ادبی نبود او بر این باور بود که نشوره ملتیک ها با استفاده از زبان شاعرانه مدرن و قادیهای سوزون، ضعف اخلاقی، سهمانکی را در آثار خود متبلور می کند ناکلی در مشاهده زندگی آن گونه که هست و ناکلی در هر که آنچه که باید از تجارب گریز ناپذیر خود در جهان مدرن در ک کتب او بر این اعتقاد بود که این ناکلی تنها به فلیت محدود نمی شود بلکه در تمس زندگی مدرن سر بیان دارد در آن رو است که جستوجوی یک اصطلاح نو بخشی از تلاشی مستر گتر برای در ک حقیقت تجربه مدرن است تها در این صورت است که می توان وضعیت خود را در ک کرد و از خود پرسید چه می توان کرد بدینی عمیق الیوت به فکشن گرای مسکولر - و اندیشه های دموکراتیک و سوسیالیستی بر آمده از آن - کم و بیش شبیه نقد او از نشوره ملتیکسم بود استراگان با علم کردن استوره خیر لسانی در اشتباهی صلاح حلقه گرفتار شده اند آنها در جهانی خیلی می زند تا از زیستن در جهان واقعی و پر دختن بهای عاطفی آن و نیز دیدن اشیا - همان گونه که هستند - طفره روند دستمایه آنها احساساتی است که مارا وادار کند نه تنها نگارش و سخن خود را به قید کلیشه ها بسیریم بلکه اندیشه خود را نیز به اندیشه کلیشه ها در آوریم تا با حقیقت زلمه خود پریشان نشویم پندها با او وام گرفتن یکی از تعبیرات مالارمه بیان دانشت که وظیفه مدرنیست هنرمندان است که «لویش قبیله را با پولایند» و بدین مناسبت یافتن فرمهای هنری و فلیت ها و کلماتی همت گمارد که باز دیگر با تجربه مال تها برقرار کشنده تجربه من و نه تجربه تو، تجربه «هنا» تجربی های که با زیستن در اینجا و اکنون به ما وحدت می دهد الیوت این تجربه را یافته بوده به ویژه در پیش گویی «سرزمین هرز» که در آن توانست راهی به معنای آن بگشاید.

او نگارش خود را به زبان روزمره سوسلیست و زندگی مسکولر در عقایدی درباره فلسفه اندروز (Bishop Andrews) بیان می دز ماجزوه جدید تصبی آن را نقل کنیم «در زمانی که برای همه چیز و ازای هست و برای هیچ چیز لایه روشنی نیست زمانی که کلمات به شکل نیمه میبند در ک می شوند و در سبتر علوم بیگانه و نار سامانند روان خنسی - که تلاش دارد بی معنایی مطلق جمله های خود را بچنان دلرد - تکه پارچه می شوند زمانی که همه چیزها جز جز اندیشی علمی که هر روز در روز نامه ها می بینیم در تردید فرو رفته و زمانی که حتی زبان الهیات به بیخ عرفانی بی نظم و نسق از فلسفه غنا هستند در آمده برای آنها بی که ذهنشان به زبان مبهم زلمه خو گرفته ممکن است زبان «شمر روز» وسواس گونه و گرافه گو به نظر رسد اما آنها انگلیسی که با نثر او در می آمیزیم و از آن سرباپ می شویم هر می بایم که کار برد و ازهای او به نشانی رضایت ختم می شوند اندروز و ازهای را بر می گیرد و جهان را در آن بازی می یابد»

برای الیوت کلمات کسک کفدک در حال تو دست خدن دقت و صراحت خود بودند نه به موازات علم بلکه به خاطر غنیمت به موازات تخریب با اعتقادات دینی بلکه به خاطر این تخریب نه به موازات افتخار و ازهای فنی بلکه به خاطر آن شیوه های مدرن سخن گفتن ما دیگر شاعر نیستند جز برای را برگیرند و جهان را در آن بازی یابند - به عکس آنها بر جهان پرده می اندازند چه دیگر نمی توانست پاسخی



زنده برایش مهیا کند آنها صرفا مهرهای هستند که پناست در بازی کلیشه های خالی سکوت را بر کنند و خانی را که بعد از هجرت خدایان ما را در خود فرو کشیده از دیدگاه پنهان دارند بدین خاطر است که شیوه های مدرن لایه پنهان دیگر نیستی پانپنل نعلزند بلکه کفر کرده کفری که خود گزینای است از حقیقت که چنان در آن میبانه شده که بدل به کذب گشته ما به این حقیقت افتخار شده پناه برده ایم و با اضطرابی پنهان بر آن او خنایم تا پاسخ پرسش های را بیایم که برای فهمیدن نخواستیم به خود در دسر دهیم در فلسفه های که بر زندگی مدرن ما خیمه برافراشته اند مانند فایده گرایی، پراگماتر - سب و رفتار گرای - می بینیم که «کلمات به تغییر معنای خود عادت کرده اند که به تغییر معنای خود ساخته شدند که به پیر جمله ترین وجه بر له تیغ با ستنده الیوت می افزاید هنگامی که کفر انسان گرایان نیز قدم به هر چه می نهد چنین روندی آشکار می شود هر هنگام که ما انسان را غنا بنگاریم بر این باور هستیم که کلمات و اندیشه های ما با هیچ چیز جز خود مستجده نمی شوند.

الیوت در دو مکرگ سی بالید و وارث آن عروج عمومی بود که ارمغان دموکراسی آمریکایی برای جهان پنداشته می شد با این همه او احساسات دموکراتیک نداشت چرا که بر این باور بود که نمی توان فرهنگ را به همان فرایندهای دموکراتیک سپرد دقیقاً به خاطر این لایه در استفاده از کلمات و به دلیل این عادت هر روز برای قدم پنهان در کاپش عها که همواره هنگامی بدیدار می شود که همه برای اسرار غناید خویش حقوق مسولری داشته باشند الیوت در «کثر بره شعر و کله بر د نقد» می آورد

خانگه که شاعر در عصری می زند که دیگر هیچ اثر لایه روشنفکرانه ای به چشم نمی خورد آنکه قدرت در دست طبقاتی است که چنان دموکراتیک شده که با اینکه تنها یک طبقه است خود را ملت می نگارد آنکه که به نظر می رسد تنها بدل ممکن - حرف زدن یا خود را ایراد سخن در



مخفی خاص است. دشواری شعر و ضرورت نقد بی اندازه پررنگتر می شود.

قیوت انسان گرای لیبرال و «علمی» را که پیامبران روز از آن دم می زند، مخاطراتی مهیب می انگاشته این لیبرالیسم برزی او پیش فراموشی بر آشوب اخلاقی بود چرا که هر ادعای علمی راها می کند تا پرورده شود و با ابده حق دموکراتیک برای سخن گفتن که بی هیچ منطقی بدل به حق دموکراتیک برای احساسی شدن می شود تمامی فصاحت های لغت‌آمیز را در خود می میراند. گرچه لیوت در «قتل در کلیسای جامع» و «چهار قطعه» انسان می دارد که نوع انسان نمی تواند هر واقعیتی را بر تابد هدف فرهنگ باید رسیدن به آنچه حاصل شده است می نایم باشد. خود گرفتن به احساس نیست. بریت آشکار شده است نه به دلیل آنکه مردم دانش علمی و مهارت های خود را از دست دادند یا به دست آورند. این گونه چیزها بر بریت از میان نمی رود بر بریت از خلال تخریب فرهنگ سر بر می آورد چرا که تنها با فرهنگ است که می توان واقعیت های مهم را به درستی دریافته بیان دقیق اندیشه لیوت دشوار است اما می توان خطوط اندیشه او را به مولزات اندیشمندی ترسیم کرد که او نفوس داشتند آنچه برای نتیجه بحران مدنیت به سبب تخریب ایمان مسیحی پدید آمده بود تخریب این ایمان نتیجه بلا فصل پیدایی علم و رشد دانش است در همان حال نیز انسان ها نمی توانند بدون ایمان زندگی کنند و برای غرب که وارث عدالت و مضامین مسیحیت است این ایمان لاچرم باید ایمان مسیحی باشد. اگر این ایمان را از مردم بگیرد تنها آموزه های یک ایمان را نگذارد بلکه آن ارزش و هویت مردم را نیز سلب کرده و با حذف این ایمان قدرت درک دیگر حقایق حیاتی را نیز از مردم خواهد گرفته حقایق را بیچ و بیضی می کند نمی توان به بهره از این ایمان با آنان روبرو شد (برای مثال حقیقت اخلاق که واقعیتی علمی نیست تا آن راه که گنجینه دانش خود بیفزاییم. لیک تجربه های مست فراموشی که میان انسیا موج می زند و وجه جهان را در گون

دوش منتقدان و هنرمندان سنگینی می کنند و این گونه هر چسارنی آغازی روزگار صهیونی به ناگفتنی هست با هزارهای گفته که همواره در حال زوال اند در ادبی بر آشفته از احساسات مهیب و جوخه های بی نظام هیجان آنها بر چه می خواهند غالب آیند؟

اندک و قدرت پریش تر بر ملا شدند بارها و بارها به سعی آنها که به سعی شان محدود نیست

و اینک آوردن گناه سوختن اندک تنها ستیزی به جا مانده تا در بار آنچه را که خاکستر شده

و جان یافته و دیگر بار خاکستر شده بارها و بارها و بارها احیا کنیم و اینک در هوایی دم می زنیم که شوم و بدشگون می نمایم.

این فرایند سرسازگی گفت و گویی است میان لسل هایی که ریشه در سنت دلرند و تنها عده اندکی می توانند در آن شرکت کنند، در حالی که عموم انسان ها که با «جوخه های بی نظام هیجان» زخم بر داشتند در این فرایند نقشی ندارند فرهنگ بالای این لسل را اندک که حاصل ضرورتی اخلاقی برای عده بی شمار دیگر است چه این اخلاقی به وضعیت انسانی مجال بروز داده و رفتار ما را هدایت می کند اما چرا عموم انسان ها که گویی در این جوش و خروش کم شده اند و به تعبیر دانه طر پر آندگی در پر آندگی بر آندگی باید به پاری آنها که می دانند هدایت شوند؟ پاسخ این پرسش را بیستی در دین و به ویژه زبان سنتی آن هر بار فرهنگ بالای هنر و فرهنگ عیبانه مردم جستجو کرده دین جان مایه فرهنگ است دین، گنجینه های از آموزه ها روایتها و داستان ها فراهم می آورد تا به پاری آنها از تغیر خود آگاه شویم و دین در لگوی ادعیه و متون مقدس نقطه ای را نمایان می کند که شاعر و منتقد هزاره می توانند هنگام روایتی با شرایط پیوند زندگی پس از قاجار نقش زندگی را در این جهان صورت یافته بدان نقطه یاز گرندند.

په هر حال لیوت نمی خواست دین به شکل عام یا مسیحیت به شکل خاصی را در چهار چوبه های افلاطونی بنگرد و آن را تکراری متصا ببنگارد که بر خاسته از اودیتهی تئوپر تایدیر است. حقیقت وصفی که در آن زندگی می کنیم آن است که ما موجوداتی تاریخی هستیم که به فراخور زمان و بر آستانه نهادهایی که با روح تاریخ در آمیخته اند، دانش یا دستمایه های دیگر روی روی ما کشوده می شوند. کشف دوباره دین به معنای رها شدن از نظام زمان نیست این امر به آن معنا نیست تا تاریخ و فساد آن را نانی کنیم و به تأمل در حقایق رویدادهای آن در آمیخت تا علامت و نشانه های آنچه را که هیچ کس در رخ نمی نماید ببینیم آن گونه لیوت در «چهار قطعه» می گوید این امر به معنای کشف نقطه تلاقی زمان و امر لایزال است.

اینجاست که شکر فخرین و نکان دهنه ترین همگرای ما خود نمایی می کنند در قتل در کلیسای جامع و شمر تأمل بر انگیز «چهار قطعه» قدیس و شهید همگام با یکدیگر پیش می روند لیوت گویی فرانس می نهد و به این نتیجه دست می یابد که دروست همان گونه که شهید یا شهادت خود نور ابدیت را بر ظلمت مردم کلتوری (که در گروه کر زبان نمایان شده اند) می نماید شاعر نیز با یافتن لحظه های بی زمان در جو بیسار زمان که فرانسوی زمان جای گرفته اند زمان را می راند. تلاش بی پایان شاعر برای آفرینش دوباره سنت و سر نهان بر آن است که زبان او را ملامت از معنا و مفهوم می سزاند این تلاش، تلاش برای یافتن سنتی لغت‌آمیز، سنتی رفتاری و سنتی برای پایبندی به تاریخ است تا معنایی تازه بر حیات اجتماعی بیوشاند از این چشم‌نشان جایگاه لسل

دین بیش از آنکه در آموزه های لغت‌آمیز آن نهفته باشد در بیان نهادهایی - سرشته که به حیات آن یاری می رسد از سوی دیگر آنچه به دین یاری می رسد این ها و شاعری هستند که حقایق اودی و لایزال را در حال متبلور می کنند و از آن رهگذار آنچه می توکست حضور داشته باشد با آنچه حضور دارد یکی می شود.

نظریه پیچیده لیوت درباره سنت به قدیمه های بدیع جان بخشید او به روشنی آشکار ساخت که عزیزترین و گرانبهاترین چیزی که از مایه نسل های آینده به یادگار می رسد فرهنگ است فرهنگ گنجینه های است از تجربه که در محل و زمان مایه یافته و در عین حال بی مکان است در حال پرورده شده و در عین حال بی زمان است و تجربه های است برآمده از اجتماع که زمان بر آن مهر نایب نهاده مافرنسک رایه نسل های آینده می رسد اما تنها در صورتی که آن را به لوت بریم و این چنین است که باید به صدای مردگان گوش فرادهمیم و در آن لحظه های کوتاه و گریزناپذیر هنگامی که تاریخ در اکنون و در انگلستان می یابد معنای آن صدای ما را می یابد تنها در اجتماعات مذهبی است که این لحظه ها پرمای از زندگی روزمره شد در جهان مدرن دین و فرهنگ ما به ناچار با فنا کردن به دست می آید فنا کردن لحظه های حال در پیشگاه لحظه های گذشته اما همه چیز به این فنا کردن بسته است پاری شاعر مدرنیست به گونه ای خلق الماده بدل به کشی سنت گرامی گرد و با سبکی بریدیل دستاوردهای معنوی کشیش را در آثار خود تعمیم می بخشد.

برای بسیاری نظریه لیوت از فرهنگ و سنت پیش از قناره متکلف است و رسانتی ناممکن بر دوش تعبیر حاصل کرده می نهد اما برای برخی دیگر الهام های حیات بخش گذشته است برای مثال اجاره دهید بی رسم آنها که می نهند چه باید کنند؟ آیا آنها در جهان مدرن باید همچون سفر تر یا فوکو خود را وقت مترازل کردن ساختارهای جامعه پورژواری کنند پس ادب و اخلاق یورش برده و نهادها را ویران کنند تا بدان واسطه برای خود سنتی دست و پا کنند؟ آیا آنها باید سترام جهان مدرن شوند تا همه چیز را به بیخ برسش کشیده و از هیچ چیز خشونت نماند؟ آیا آنها باید با فرهنگ معیوب به بازی و مهاجمان فانتزی دست مین هم آوا شوند که در آن همه چیز مجاز است چرا که دیگر مجاز بودن یا نبودن معنایی ندارد؟ آری گفتن به هر یک از این پرسش ها به معنای زیستن در ننی و تسخیر حیات انسانی است این آری گفتن به معنای گام نهادن به جهلی سرکش است جهلی که دیگر خود را ندانم نمی بخشد چرا که هر فکر و فکری را برای تلویع بقای خود از دست داده است و انکش محافظه کارانه مدرنیته پذیرش آن است اما پذیرشی لغت‌آمیز با آگاهی کامل از اینکه دستاوردهای انسانی ظریف و شکننده و ما هیچ حق خفایده ای برای ویران کردن میراث خود نداریم و از این رو همیشه باید با صبری بی پایان به آوای نظم گوش فرادهمیم و فر نظم زندگی کنیم. آینده انسان برای سوسیالیست ها ساده است نظم موجود را سرنگون کنید و به آینده مجال ظهور دهید انسان گونه که می داریم آینده این گونه ظهور نمی یابد پیش از اصلاح خود قدم از قدم نمی توایم برداریم. رسالت ما کشف دوباره جهلی است که ما را ساخته و برای بقای خود به خود ادامه دهد تنها اگر به تعبیر لیوت چه وضع

سازگی مطلق دست یابیم ما از اکتشافات نظریه های ما دست یابیم استاد و در سر انجام اکتشاف خود به جایی که آن آغاز کردیم خواهیم رسید تا برای نخستین بار ممکن خود را بشناسیم

ترجمه: محمود اکسیری فرد

منبع:

From: Roger Scruton, A Political philosophy, London: conium, 2006

فکر و اندیشه